



ضمن، آنجا هیچ ماشینی راننده مخصوص نداشت که بگوییم فلانی راننده فلان لودر است یا راننده فلان بولدوزر است... به همین دلیل، بسته به موقعیت و بسته به داوطلب بودن نیرو و آماده بودنش برای کار، ماشین را تحویل او می‌دادیم. یک بولدوزر ممکن بود اول غروب دست یکی باشد، ساعت ده شب دست یکی دیگر باشد. درمورد ماشین سبک هم همین طور بود: کسی حق نداشت ماشین تحت اختیار داشته باشد؛ هیچ‌کس....

نکته دیگر که از وظایف گروه شناسایی ما بود اینکه قبل از زدن خاکریز، در روشنی روز می‌رفت و منطقه را بررسی می‌کرد و به ما می‌گفت چه دستگاهی باید آن شب برود برای کار؛ بولدوزر برود یا لودر؟ اگر بولدوزر باید برود، کدام بولدوزر؟ ۸۵، ۸۵د، ۶د، ۴د یا ۲د؟ اگر لودر می‌رود، ۶۶د برود یا ۹۲۰؟ لودر زنجیری برود یا لودر لاستیکی؟ اینجا همه وظیفه گروه شناسایی بود. جنس خاک، دید دشمن و حتی جنگ افزارهای دشمن، در اینکه چه نوع دستگاهی بفرستیم تعیین‌کننده بود. مافقط لودرها و بولدوزرهای کاترپیلار را می‌فرستادیم نزدیک دشمن؛ کوماتسو را نمی‌فرستادیم به پانصد متری یا سیصد متری دشمن؛ کوماتسو دود می‌کند. به آن می‌گوییم نیم دیزل، یعنی دیزل کامل نیست؛ کاترپیلار اصلاً دود ندارد، چون دیزل کامل است. یا اگر دشمن خیلی به ما نزدیک است و اصلاً در دل دشمن کار می‌کنیم، باید کاوازاکی بفرستیم. گاهی پیش می‌آمد که دیگر جنگ لودر با آرپی جی

بود و آن موقع باید کاوازاکی می‌رفت؛ کاترپیلار اجازه نداشت برود. کاوازاکی آن قدر فرزند بود که وقتی گلوله شلیک می‌شد طرفش، راننده بیلش را می‌گرفت جلوی گلوله؛ ولی با کاترپیلار این کار را با سرعت نمی‌توانست انجام بدهد. حتی این مسأله محاسباتی بود که باید کاوازاکی برود یا کاترپیلار یا کوماتسو.... نکته بعدی اینکه گروهی که می‌خواهد برود مأموریت چه تعداد ماشین سبک باید همراهش حرکت کند؛ اینها همه محاسباتی بود. امکان نداشت یک دستگاه لودرمان حرکت کند و اسکورت همراهش نباشد. برای اینکه به محض زخمی شدن راننده، ماشینی باشد که بلافاصله او را برگرداند عقب.... نکته بعد اینکه هیچ گروهی حرکت نمی‌کرد، مگر اینکه حتی اگر دو نفر بودند رئیس داشتند. می‌گفتم: «آقا، الان که دو نفر دارید می‌روید، فرمانده این است؛ اگر این شهید شد، شما خودت می‌شوی فرمانده خودت.» اگر سه نفر می‌شدند، فرمانده و معاون مشخص می‌شد....

معنویت و انگیزه قرآنی

.... احمد پورمیدانی در عملیات محرم فرمانده مهندسی بود. صبح عملیات، پیروز از جبهه برگشت؛ ضربه سختی هم به دشمن زده بودند. من برایش صبحانه آماده کردم و کره و مربا و نان تَنک گذاشتم سر سفره. شیشه مربا را از وسط سفره برداشتم و نوشته روی شیشه را خواندم و شروع کرده گریه گفتم: «احمد، چرا گریه می‌کنی؟! الان روز خوشحالی است، ساعت خوشحالی است؛ دشمن تارومار شده؛ شما وظیفه‌تان را انجام دادید.» من فقط به عنوان بازرس رفته بودم عملیات؛ احمد فرمانده بود. گفت: «شما فکر می‌کنید ما ارزش این را داشته باشیم که خانواده‌های ساکن فلکه خاتون شیراز جیره شکر بچه‌هایشان را بردارند، برای ما مربا درست کنند و بفرستند؟» فرمانده را نگاه کنید؛ یک مجاهد فی سبیل الله! انانیت از وجود

”

اگر از من بپرسند
«بنیان‌گذار
مهندسی رزمی
جهاد در جنگ
کیست؟»، با تمام
ایمان و باور خودم
ایشان را معرفی
می‌کنم. او واقعا
نابغه بود.... او
کسی بود که در
تمام روز مکانیکی
می‌کرد و ماشین
راه می‌انداخت و
شب هم اولین
کسی بود که
می‌رفت مأموریت.
مهندسی رزمی
جهاد در همان
سه ماه اول جنگ
شکل پیدا کرد